خشت اول

در جستجوی منظومه‌ای برای آزادی

بحث آزادی در بین غربی ها، در همین سه چهار قرنِ حول و حوش رنسانس و بعد از رنسانس، یک شکوفائی بی نظیری پیدا کرده. چه در زمینه علوم فلسفی، چه در زمینه علوم اجتماعی، چه در زمینه هنر و ادبیات، کمتر موضوعی مثل مسئله آزادی در غرب، در این سه چهار قرن مطرح شده. این یک علت کلی دارد، علل پیرامونی هم دارد. علت کلی این است که این بحثهای بنیانیِ اصولی برای اینکه راه بیفتد، یک ماجراانگیزی لازم دارد؛ یعنی غالباً یک طوفان این بحثهای اساسی را به راه می اندازد. در حال عادی، بحثهای چالشیِ عمیقِ مهم درباره این مقولات اساسی اتفاق نمی افتد؛ یک حادثه ای باید پیش بیاید که آن حادثه زمینه شود. آن حادثه در درجه اول رنسانس بود - رنسانس در مجموعه کشورهای اروپائی؛ از ایتالیا بگیرید که سرمنشأ بود، بعد انگلستان، فرانسه و جاهای دیگر - بعد از آن مسئله ی انقلاب صنعتی بود، که در اواخر قرن هفدهم و اوائل قرن هجدهم در انگلستان به وجود آمد. خود انقلاب صنعتی یک حادثه ای بود، مثل یک انفجار، که انسانها را به فکر وادار می کند، اندیشمندان را به فکر وادار می کند. بعد هم در نیمه قرن هجدهم مقدمات انقلاب کبیر فرانسه - که زمینه اجتماعی تحقق یک انقلاب عظیم بود - در منطقه ای که از این انقلابها نداشت، فراهم شد. البته نظیر آن در صد سال، دویست سال قبل از آن مختصراً در انگلیس اتفاق افتاده بود، لیکن قابل مقایسه نبود با آنچه که در انقلاب فرانسه اتفاق افتاد .

**

در انقلاب کبیر فرانسه ممکن است چهار تا روشنفکر یک جوری حرف می زدند، اما در میدان عمل روی زمین، آنچه که مطرح نبود، مسئله عقل و عقلانیت و گرایش به عقل بود. آنجا فقط مسئله آزادی بود؛ عمدتاً آزادی از قید سلطنت و حکومت مستبدِ مسلط از چند قرن پیش؛ حکومت بوربن ها که بر همه ارکان زندگیِ مردم مسلط بودند. فقط هم دستگاه دربار نبود، بلکه اشراف فرانسه هر کدام یک پادشاهی بودند.

**

انقلاب کبیر فرانسه به یک معنا یک انقلاب ناکام بود. حداکثر یازده سال یا دوازده سال بعد از انقلاب، امپراتوری پرقدرت ناپلئون به وجود می آید؛ یعنی یک پادشاهیِ مطلق، که پادشاهان قبل از لوئی شانزدهمِ کشته شده در انقلاب هم این جور که ناپلئون پادشاهی کرده بود، پادشاهی نکرده بودند! ناپلئون می خواست تاجگذاری کند، پاپ را آوردند تا تاج سلطنت را روی سر ناپلئون بگذارد؛ اما ناپلئون اجازه نداد پاپ بگذارد؛ از دست پاپ گرفت، خودش روی سرش گذاشت! حالا اینها در حاشیه و توی پرانتز است. در مقایسه با انقلاب ما، بد نیست به این نکته توجه شود: در انقلاب ما آن چیزی که نگذاشت چنین حوادث و فجایعی پیش بیاید - لااقل به یک شکلی، ولو مثلاً خفیف ترش - وجود امام خمینی بود. آن رهبری ای که مُتّبع و متنفّذ و مطاع عندالکل بود، او بود که نگذاشت؛ والّا مطمئن باشید که حالا اگر نه آن جور حوادث، حوادثی شبیه آن پیش می آمد. در همین ده دوازده سالی که مابین انقلاب تا ظهور ناپلئون و قدرت گرفتن ناپلئون است، سه گروه بر سر کار آمدند؛ که هر گروه، گروه قبلی شان را کشتند، نابود کردند و خودشان سر کار آمدند؛ باز گروه بعدی آمد، این گروه را نابود کرد و کشت. مردم هم که در نهایت بلبشو و بدبختی زندگی می کردند.

**

تا قبل از مشروطیت، ما یک موقعیتی از آن قبیل که یک موج فکری ایجاد کند تا به فکر مقوله ای مثل آزادی بیفتیم، نداشتیم. مشروطیت فرصت خیلی خوبی بود. مشروطیت حادثه بود، به طور مستقیم مرتبط هم بود با مسئله آزادی؛ لذا جای این داشت که این دریاچه آرام فکر علمی ما را - چه در حوزه های روحانی، چه در غیر روحانی - برآشوبد؛ یک طوفانی به وجود بیاورد و یک کاری انجام دهد؛ کمااینکه کرد. تفکرات مربوط به آزادی آمد مطرح شد، منتها یک نقیصه بزرگی وجود داشت که این نقیصه نگذاشت ما به آن راه درست در این تفکر بیفتیم و در آن راه پیش برویم؛ آن نقیصه عبارت از این بود که از چند سال قبل از مشروطه - شاید از دو سه دهه قبل از مشروطه - تفکرات غربی بتدریج به وسیله عوامل اشرافی، شاهزاده ها و عوامل سلطنت، داخل ذهن یک مجموعه ای از روشنفکران راه باز کرده بود. روشنفکر هم که می گوییم، در آن دوران اولیه، روشنفکر مساوی است با اشرافی. یعنی ما روشنفکر غیراشرافی نداشتیم. روشنفکران درجه اول ما همین رجال دربار و وابستگان و متعلقین به آنها بودند؛ اینها از اول با فکر غربی در زمینه آزادی آشنا شدند.

**

شما وقتی که وارد مقوله آزادی در مشروطیت می شوید - که یک مقوله خیلی پرجنجال و شلوغی هم هست - می بینید همان گرایش ضد کلیسائی در غرب که شاخصه مهم آزادی بود، در اینجا هم به عنوان ضد مسجد و ضد روحانیت و ضد دین بروز پیدا می کند. این یک قیاس مع الفارق بود. اصلاً جهت گیری رنسانس، جهت گیری ضد دینی بود، ضد کلیسائی بود؛ لذا بر پایه بشرگرایی، انسان گرائی و اومانیسم پایه گذاری شد. بعد از آن هم همه حرکات غربی بر اساس اومانیسم بوده، تا امروز هم همین جور است. با همه تفاوتهائی که به وجود آمده، پایه، پایه اومانیستی است؛ یعنی پایه کفر است، پایه شرک است عین همین آمد اینجا. شما می بینید مقاله نویس روشنفکر، سیاستمدار روشنفکر، حتّی آن آخوندِ تنه زده به تنه روشنفکر هم وقتی در باب مشروطیت کتاب و مقاله می نویسد، همان حرفهای غربی ها را تکرار می کند؛ چیزی بیش از آن نیست. این بود که زایش به وجود نیامد .

**

خاصیت فکر تقلیدی این است. شما وقتی که نسخه را از طرف می گیرید برای اینکه همان نسخه را بخوانید و عمل کنید، دیگر زایش معنی ندارد. اگر چنانچه دانش را، یا انگیزه و فکر و ایده را از او گرفتید.. لذا در زمینه کار مربوط به آزادی، هیچ حرف نو، هیچ ایده نو، هیچ منظومه فکری نو - مثل منظومه های فکری که غربی ها دارند - به وجود نیامد. ما واقعاً می توانیم یک مجموعه فکری مدون، یک منظومه کامل فکری در مورد آزادی - که به همه سؤالات ریز و درشت آزادی پاسخ دهد - تأمین کنیم. البته این کار همت می خواهد؛ کار آسانی نیست.

**

مراجعه ما به نظرات متفکرین غربی، با تضارب آرائی که آنها دارند، با پیشکسوتی در این زمینه فکرآرایی و منظومه آرایی و چینش موضوعات کنار هم، برای متفکرین ما مفید خواهد بود، به یک شرط؛ عدم تقلید. چون تقلید، ضد آزادی است؛ نباید تقلید انجام بگیرد؛ اما نوع کار آنها می تواند به شما کمک کند.

این...نت

نه همه زخم ها معلومند، نه همه دردها قابل درمان، گاهی نمی توانید رنجی که کسی احساس می کند را ببینید ...

*

منتظران مهدی(ع) حواسشان باشد...
حسین(ع) را منتظرانش به مسلخ بردند!

*

پرسیدم از هلال که چرا قامتت خم است؟
آهی کشید و گفت که از ماه محرم است...

*

این آینده کدام بود که بهترین روزهای عمرم را حرام دیدارش کردم!؟

*

هی کافه چی! همه میزهایت را تک نفره بچین...نمی بینی همه تنهاییم!

خیمه خون، عَلَم عقل

چند اشاره و نکته ناب برای آنها که خود را در تکیه ارباب نشانده‌اند

اگر قبول کنیم که واقعه عاشورا، بر سه محور «عقل و عاطفه و حماسه» استوار بوده و سهم هر یک بر دیگری رجحان نداشته، و اگر بپذیریم که خیمه سیدالشهداء سلام الله علیه در ایران عزیز را نسل ما سرپا نگه داشته و در کنار پیرغلامان حریم امن حضرتش، هر سال تکیه دل را سیاهپوش مشق عشق حضرت آفتاب می کند؛ باید قبول کنیم که این ده شبانه روز مقدس، این ماه عزیز و روزهای بعد از آن، مکتب بزرگ آموزش عقاید و امتحان و ابتلاء است. هر شب اگر هیئت نرفتی، به سینه زنی دسته عزاداری نرسیدی، زیر علامت نرفتی و یاحسین نکشیدی، ظهر عاشورا گل به سر نگرفتی و زنجیر زنان با پای برهنه، خود را در خیابان‌ها آواره نکردی، ماشین‌ات را خونین نکردی و لباس مشکی نپوشیدی و سی‌دی مداحی با صدای بلند از ماشین و خانه‌ات به گوش نرسید؛ زیاد مهم نیست. نماز اول وقت را بچسب، غم سنگین دل حضرت زینب (س) را دریاب، آداب فرمان‌پذیری حضرت ماه را بیاموز و دست آخر تکلیف گرایی عملگرایانه حضرت عشق را بفهم! خیمه عزای سید الشهداء تا ابد برپاست، لنگ من و تو نیست و نخواهد بود، همان طور که قرن‌ها جاری بود و هرکس برایش قد علم کرد، از تقویم تاریخ محو شد. امروز خیمه عزاداری ما، تعقل و دانش‌اندوزی است، امروز شب تاسوعای ما، دعا برای غزه و فلسطین است نه دعا برای دست‌های بی آب عباس(ع) . . . دست‌های بی آب ماه بنی هاشم، کنار فرات نمانده است، دل بچه‌های مظلوم عالم را از عشق سیراب کرده و تا قیام حضرتش، خواهد کرد، سبزی دل مسلمانان در تمام جهان و البته همه آزاداندیشان عالم که دل در گروی مردانگی و ایثار دارند، از همان آبی است که عباس بن علی علیه السلام برای تاریخ ناجوانمرد سیاه رو آورد. . . حسین سلام الله علیه، هنوز هم ندای هل من ناصر می‌دهد و در گوش تاریخ می‌خواند که من خون خود را فدا کردم، شما در کدامین سیاه چاله دنیا پنهان شده‌اید؟ جان عالم به فدای او که جان داد به اسلام هزارعروس عرب که دین را چونان ورق‌پاره‌های صفین و پیراهن عثمان، تنها برای ویترین حکومت می‌خواستند. امروز مهمان تکیه جمع و جور ما باشید با چند قطره عقل و عشق. . . معجونی از گفتارهای آیت الله جوادی آملی و مرحوم آیت الله بهجت(ره).

■ تحریریه نسل سوم

سلام حضرت عشق...

همگی ما کارهایی را که در طول روز انجام می دهیم از تقسیم بندی سه گانه زیر خارج نیستند : اعمالی که عبادت بوده و ما در انجام آن ها توجه داریم. اعمالی که در آن قصد عبادت و توجه نداریم و اعمالی که معاصی و محرمات هستند.

یکی از توفیقات ما شیعیان این است که در دهه اول ماه محرم «عاشق» می‌شویم و در مجالس عزاداری سید الشهدا علیه السلام شرکت می کنیم. حالا اصلا حواسمان هست قدم هایی که برای شرکت در این مجالس برداشته می شود، عبادت است؟! باید مراقب باشیم آن گونه نشود که این عبادت برایمان عادت شود . یکی از ویژگی های این خاندان عزیز و دست گیر این است که هرگاه ما متوجه آنها شویم، از روی لطف به ما عنایت می کنند. محرم هر سال که فرا می رسد، گویی حزنی در دل ما زنده می شود که حقیقتاً باید شکرگزار این نعمت الهی بود. عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّد علیه السلام قَالَ: نَفَسُ الْمَهْمُومِ لِظُلْمِنَا تَسْبِیحٌ وَ هَمُّهُ لَنَا عِبَادَةٌ ... امام صادق علیه السلام فرمودند: نَفَس شخص اندوهگین برای ستمی که بر ما رفته، تسبیح خداوند و اندوه او برای ما عبادت است...

پس بد نیست قبل از ورود به مجلس عزای سید الشهدا علیه السلام در آستانه درب، تأملی نموده و با خود بگوییم «بسم اللّه و باللّه و فی سبیل اللّه و علی ملّة رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله» و این توجه را در دل خود زنده کنیم تا عنایتی ویژه به ما نمایند.

اول: معامله چند چند؟

آیا ممکن است ما ائمه اطهار علیهم السّلام را با «هَلْ مِن مَزِید» (آیا زیادی هست؟) و با مزایده بفروشیم؟ نه به قیمت کم، که ممکن است نفروشیم؟! چنان که عمر سعد ملعون هم به مجانی نفروخت، بلکه هر چه کرد از مُلک ری دست بردارد، دید نمی تواند. و شمر هم که از ابن سعد خبیث تر بود، بدون هیچ انفاذ حکمی فروخت و اقدام به قتل آن حضرت کرد و نگذاشت ابن زیاد ملعون با امام حسین ـ علیه السّلام ـ کنار بیاید و صلح کند، لذا وقتی ابن زیاد ملعون به شمر لعین گفت به امام حسین ـ علیه السّلام ـ بگو: باید تسلیم حکم من و یزید شوی بدون هیچ شرطی ، اگر کرد هیچ، وگرنه کارش را تمام کن، شمر لعین به ابن زیاد ملعون گفت: اگر کارش را تمام نکنی بر تو چیره می شود. او هم پذیرفت و برایش دعا کرد و گفت: «جَزاکَ اللّه مِنْ ناصِحٍ أمین!»

دوم؛ محبت و دیگر هیچ!

آقایانی که به شغل مدّاحیِ اهل بیت مبتلا هستند و به ذکر فضایل و مصائب آن بزرگواران می پردازند، باید بدانند که در چه موقعیّتی هستند و چه چیزی را دارند انجام می دهند و برای چه دارند این کار را می کنند.

باید بدانند همان مودّت ذِی الْقُربی که در قرآن است پیاده می کنند، خواه ذکر فضایل اهل بیت علیهم السّلام باشد و یا ذکر مصایب آنان، همه اجر رسالت را ادا کردن، و مردم را بر قرآن تثبیت کردن است؛ زیرا قرآن دارد «إلا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی» اگر کسی بگوید ما قرآن را می خواهیم، ولی با اهل بیت کاری نداریم و «حَسْبُنَا کِتابُ اللّه »

ما می گوییم: آیا همان کتاب الله که در آن (إلا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی) هست، آن را می گویید؟ آیا می شود گفت کاری به اهل بیت نداریم؟...معلّمین و مدّاحان باید بفهمانند که از محبّت اینها نباید دست برداشت؛ همه چیز در محبّت است . ما اگر خدا را دوست بداریم آیا ممکن است دوستانش را دوست نداشته باشیم؟ آیا ممکن است اعمالی را که او دوست دارد دوست نداشته باشیم؟ آیا می شود کسی دوست خدا باشد ولی دوستِ دوستان خدا نباشد؟ و اعمالی را که خدا، دوست نداشته باشد، و اعمالی را که خدا دشمن دارد دوست داشته باشد؟ آیا چنین چیزی می شود؟

...در هر صورت باید ببینید مدّاحی چیست و مصیبت خوانی چیست؟ گریاندن و گریستن چیست؟ برخی آن قدر احمق هستند که نمی فهمند این اشک - که طریقه تمام انبیاعلیهم السّلام بوده برای شوق لقاءالله و برای تحصیل رضوان الله - در مساله دوستان خدا نیز از همین باب است و محبّت اینها هم - اگر در مصائب اینها اشک می آورد و در شادی آنان شادمان، و در حزن آنها محزون می سازد - همین طور است. دلیل بسیار است؛ اوّل اینکه: همه انبیاء علیهم السّلام از خوف خدا بُکاء داشتند، آیا از شوق لقای خدا بکاء نداشتند؟ انبیاء علیهم السّلام کارشان همین بوده. اگر کسی انبیاء را قبول دارد، باید بکاء و گریه را قبول داشته باشد.

سوم؛ معجزه اشک

در اذن دخول سید الشهداء علیه السّلام منصوص است که أَأَدْخُلُ یا اللّهُ؟ أَأَدْخُلُ یا رَسُولُ اللّهِ؟ ای خدا، آیا وارد شوم؟ ای پیامبر خدا آیا داخل شوم؟

از اینها باید استیذان بشود. اما کیست که این مطلب را بفهمد و عاقل باشد : فَإِنْ دَمَعَتْ عَیْنُکَ، فَتِلْکَ عَلامَةُ الْإِذْنِ...

پس اگر چشمتَ اشک آلود شد، این نشانه اذن و اجازه از سوی خدا و رسول خدا است . اگر اشکی از چشم آمد علامت این است که به تو اذن داده اند. این اشک چشم من به اعلی علییّن مربوط است، اما احمقها می گویند: نه اشک چشم - نعوذ بالله - خرافات است. در حالی که این اشک چشم به بالا مربوط است . عمل اُمُّ داوود آن قدر مفصّل است که بعضیها از ظهر تا غروب نمی توانند تمام کنند. دستور است که در آن سجده آخری سعی بکن از چشمت اشکی بیاید، اگر اشک آمد علامت این است که دعای تو مستجاب شد.

حالا یک عدّه ای می گویند این اشک هیچ کاره است، در حالی که این اشک مربوط است به اعلی علییّن، از آنجا استیذان می کند و از آنجا استجابت دعا می کند .

لذا کسانی که حاجت مهمّی دارند باید بدانند نمازها و عبادتهایی را که برای حاجت ذکر شده انجام دهند، برای اینکه چون تثبیت بکنند یا تایید بکنند و به حاجت خودشان برسند، باید ملتفت باشند که بعد از طلب حاجت و دعا و نماز به سجده بروند و سعی کنند به اندازه بال مگسی تر بشود. اشک چشم علامت این است که مطلب تمام شد.

عینک ما درست صاف نیست، ما نمی فهمیم. چون فرض کنید ما از خدا خانه می خواهیم و خدا خانه ای که ما می خواهیم برای ما مصلحت نمی داند، حالا خدا چه کار می کند آیا دعای او را باطل می کند؟ نه بلکه بالاتر از خانه به او می دهد، به مَلَک می فرماید: چند سال عمر این فرد را افزایش بده... در حالی که این بیچاره خیال می کند در برابر این همه زحمت که کشید اثری از خانه و از دعای خودش ندید و دعایش مستجاب نشد چون نمی داند که بالاتر از استجابت این دعا به او داده است این را نمی فهمد. باید به خدا حسن ظّن داشته باشیم، و عینک باید واسع و صاف باشد و کدورت نداشته باشد.

حضرت فرمود: من در راهی قیام می کنم که جز مرگ خبری نیست. اما شما بدانید مدینه، مکه یا کوفه هیچ کدام از اینها وطن ملکوتی شما نیست! اینها وطنِ تن شماست؛ وطنِ تن شما به اندازه تن شما می ارزد، وطنِ جان شما به اندازه جان شما می ارزد و با ابدیت سازگار است...

چهارم؛ درس بزرگ امام

در صفین وقتی لشکر معاویه بر آب مسلط شدند، آب را بر آن حضرت و اصحابش بستند، اما وقتی که حضرت مسلط شد، به آن ها آب داد و مانع نشد. آیا تا به حال دیده یا شنیده شده که کسی در وقت جنگ، به دشمن خود آب بدهد؟! در زمان پادشاهی روسیه، در جنگ جهانی اول هر چه لشکر برای جنگ با آلمان می رفتند برنمی گشتند، یک بار وقتی قطار پر از جوان می خواست برای جنگ حرکت کند، مادران آنها جلوی قطار خوابیدند تا مانع حرکت او شوند، از مسکو کسب تکلیف کردند، دستور رسید که با قطار از روی مادرها عبور کنید.

معمول بود که در وقت جنگ و حمله چند نفر نگهبان می گذاشتند تا کسی فرار نکند؛ اما امام حسین ـ علیه السّلام ـ در شب عاشورا فرمود : أَنْتُمْ فی حَلٍّ مِنْ بَیْعَتی... بیعت خود را از شما برداشتم. این قوم با من کار دارند، هر که می خواهد برود. تعداد لشکر امام حسین -علیه السّلام ـ در شب عاشورا قریب هزار نفر بود، شب عاشورا ده نفر، ده نفر بعضی با خداحافظی، و بعضی حتی بدون خداحافظی از رکاب آن حضرت دور شدند و رفتند! هم چنین سیّد الشّهدا ـ علیه السّلام ـ به حضرت مسلم ـ رحمه اللّه ـ فرموده بود که با مهربانی رفتار کند، و شاید سبب کشته شدن و شهادت حضرت مسلم، همین بوده که اذن جنگ نداشته و گرنه در «دار الأماره» و مقر ابن زیاد بیشتر از بیست نفر نبود و حضرت مسلم می توانست آن ها را محاصره کند.

پنجم؛ ما کجا ایستاده‌ایم؟

همه ما حیاتی داریم، برخی ها حیات گیاهی دارند و هنوز حیوان نشدند، برخی ها حیات حیوانی دارند هنوز انسان نشدند. آنها که دعوت خدا و پیامبر را اجابت کردند به حیات انسانی می رسند لذا در سوره مبارکه یس بین زنده و کافر تقابل قرار داد فرمود انسان یا زنده است یا کافر. یعنی کافر، مُرده است و مؤمن زنده است کافر حیات گیاهی دارد حیات حیوانی دارد ولی حیات انسانی ندارد.

می فرماید برای اینکه معلوم بشود اینها حیوان اند و انسان نیستند سه راه دارد، یکی اینکه انسان چشم ملکوتی باز کند، همان طوری که به برکت امام معصوم(سلام الله علیه) برای بعضی از شاگردانشان آن چشم ملکوتی باز شد و آن چشم برزخی باز شد که عدّه ای که امام زمانشان را نشناختند و با اهل بیت نبودند به صورت حیوانات بودند این یک راه. راه دیگر اینکه انسان حرف معصوم را به عنوان حجّت بالغه الهی قبول کند که حجّت اند و راه سوم اینکه چند روز صبر بکند بعد از موت مشخص می شود چه کسی به صورت انسان محشور می شود چه کسی به صورت حیوان؛ این سه راه است برای بعضی ها هر سه راه هست برای بعضی دو راه است برای بعضی یک راه.

ششم؛ برای خون بها...

وجود مبارک پیغمبر(ص) یک اعلامیه صادر کرد ما هم رفتیم امضا کردیم؛ فرمود: «أنا و علیٌ أبوا هذه الامّة»...من و علی بن ابی طالب شما را به عنوان فرزندی قبول داریم بیایید بچه های ما بشوید آن شناسنامه که پدر و مادر شما گرفتند که شناسنامه های عادی است این امر طبیعی است این حساب دنیاست اما اگر کسی بخواهد شناسنامه اخروی بگیرد حضرت فرمود ما شما را به عنوان فرزندی قبول داریم بیایید بچه های ما بشوید. چون شدیم فرزندان اینها از اول محرم شعار رسمی ما این است وقتی به یکدیگر رسیدیم بگوییم «أعظم الله اجورنا بمصابنا بالحسین(علیه السلام)» خب این جمله معنایش معلوم است دوم: «و جعلنا و ایّاکم مِن الطّالبین بثاره» خدا توفیق بدهد ما خون بهای اینها را بگیریم خب به ما بگویند به شما چه خون بها بگیرید ما می گوییم پدر ما را کُشتند ما فرزندان اینهاییم ما اینها را به عنوان پدر قبول کردیم آنها ما را به عنوان فرزندی قبول کردند شما نمی توانید بگویید به شما چه! تا زمان ظهور حضرت این شعار هست «و جعلنا و ایّاکم مِن الطّالبین بثاره» درباره وجود مبارک ولیّ عصر(ارواحنا فداه) که می گوییم «أین الطالب بدم المقتول بکربلاء» آن حساب خاص خود را دارد... اما کسی حق ندارد به ما اعتراض بکند که به شما چه چون ما شیعه ایم فرزندان اینهاییم اینها را به عنوان پدری قبول کردیم آنها ما را به عنوان فرزندی قبول کردند خب اگر فرزندی بگوید من خون بهای پدرم را می خواهم نباید اعتراض کرد ما با این مدار امشب که اول محرم است به استقبال عزای سالار شهیدان می رویم چون خدا فرمود: قُل لاَ أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَی... این مودّت هم عقلانی است هم رحامی است هم عاطفی است.

هفتم؛ دو محور اصلی عزاداری

اگر عزاداری هست باید معقول باشد، خردمدار باشد عزاداری که مودّت و محبّت اهل بیت(ع) را داشته باشد احکام و حِکم اینها را یاد بکند...فرمود هرگز قرآن و عترت از هم جدا نمی شوند اگر در سوره شوری فرمود: قُل لاَ أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَی... یعنی «فی القربی و القرآن» اگر درباره قرآن آمده وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمِیعاً... یعنی «القرآن و العتره» اگر فرمود: إِنَّا انزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ... یعنی «القرآن و العتره» حقیقت عترت، حقیقت ولایت در هیچ مقطعی از مقاطع از کتاب الهی جدا نیست بنابراین اجر رسالت در مودّت قُربا و قرآن است قهراً وظیفه ما در عزاداری مشخص می شود عزاداری ما باید طوری باشد که هم عترت بپذیرد هم مطابق با قرآن کریم باشد سخنرانان ما آیات قرآنی را بگویند، سخنرانان ما تفسیر قرآن را بگویند، سخنرانان ما روایات اهل بیت(ع) که مربوط به تفسیر قرآن است بگویند، آن وقت این می شود مودّت قرآن و قُربا آن وقت این عزاداری یقیناً مقبول تر از عزاداری های دیگر است.

هشتم؛ وطن جان

... این که انسان مرگ را استقبال بکند و دین را در وسط دل نگه بدارد، بعد از تربیت شدن و سامان یافتن عقل است در پیشگاه وحی. چون عقلِ حسابگر، عقل وَهمی، عقل خیالی می گوید: انسان باید زنده باشد، چرا جانش را هَدر بدهد! و مرگ را نابودی تلقی می کند ولی وقتی عقل در اختیار باغبان قرار بگیرد، این شجره طُوبی به ثمر می نشیند و می گوید: مرگ که نابودی نیست، مرگ یک هجرت است. انسان که می میرد، از یک مرحله ای به مرحلهٔ دیگر مهاجرت می کند؛ نه آنکه نابود شود. چون نابودی و فنا در کار نیست، مرگ به معنای زوال و عَدم نیست؛ بنابراین هرگز ما نابود نخواهیم شد. این عقل در سایه آن وحی سامان می پذیرد و آن شعار و آن رَجز را در قبال این اَمان نامه ها می دهد! پس اگر وجود مبارک ابالفضل آن امان نامه را رد کرد، وجود مبارک علی اکبر هم این اَمان نامه را رد می کند؛ حرف هر دو این است که عقل ما در سایه وحی امام معصوم ما شکوفا شده است . .. منطق وحی و فرهنگ وحی این است که اولا در جهان ماده و طبیعت ظلم راه دارد. ثانیا اگر جلوی ظلم گرفته نشود، گسترش می یابد، ثالثا در اثر گسترش فساد، ظلم، بستر زمین فاسد می شود، و رابعا منشأ فساد زمین هم تضعیف مراکز مذهب است. حسین بن علی بن أبی طالب(ع) این معارف الهی را که در قرآن تبیین شده است، از راه وحی نبوی تلقی کرد...سالار شهیدان دو گروه را بعد از تهذیب و تربیت و آمادگی به همراه خود برده است؛ یک عده کسانی بودند که از درون آنها حالا یا برهان می جوشید، یا عرفان می جوشید؛ حق را می فهمیدند یا می دیدند. عده ای هم کسانی بودند که از راه گوش تغذیه می شدند؛ یعنی می فهمیدند که حرف امام زمانشان را باید بشنوند، و مطیع کسی باشند که معصوم است و جز حق چیزی نمی خواهد و جز حق چیزی نمی گوید.

فرمود: من در راهی قیام می کنم که جز مرگ خبری نیست. اما شما بدانید؛ شما در عین حال که اهل مدینه هستید، یا اهل مکه هستید، یا اهل کوفه هستید؛ هیچ کدام از اینها وطن ملکوتی شما نیست! اینها وطنِ تن شماست؛ وطنِ تن شما به اندازه تن شما می ارزد، وطنِ جان شما به اندازه جان شما می ارزد. اگر مرغ باغ ملکوت بودید، و از عالم خاک نبودید، و چند روزی برای شما از بدن تان قفسی ساخته اند؛ یک وطن ملکوتی هم خواهید داشت که آن با ابدیّت شما سازگار است.

نقد سوم

در این که امسال تلویزیون در ماه محرم برنامه خاصی ندارد، شکی نیست و در این که به خوبی با پخش مداحی و جلسات سخنرانی دارد ایام محرم را سر می کند هم حرفی نیست در اینکه هر شبکه همین طوری تند تند ارتباط مستقیم می گیرد با کربلا و معلوم نیست چه کسی چه متنی و چه برنامه ای برای این همه ارتباط زنده دارد هم نقلی نیست... اما ای کاش حداقل معاونت سیما کمی بیشتر به سریال هایی که پخش می کند نظارت کند. سریال ساخته اند با بوق میلیون تومان هزینه بیت المال که مثلا جوانمردی را ترویج کنند. جدای از اینکه کلی بد آموزی روابط آزاد دختر و پسر آن هم به بهانه جوانمرد شدن! دارد، اسوه هایش خیلی الگو هستند! خانم دکتر استاد دانشگاه چادری با ناخن های لاک زده، دختر دانشجوی خیلی مایه دار چادری(از نوع چادرهای تلویزیونی) با چهار برابر آرایش بیشتر از یک عروس دم در تالار! گریم های فوق تابلو و وحشتناک همراه با فلاش بک هایی که عینا همان آدم را در ۲۰ سال پیش می بینیم با یک تفاوت، ریش های مرد سیاه است و زن هم کمی بیشتر آرایش دارد ولی تکان نخورده اند! واقعا ما مجبوریم سریال بسازیم؟ بعد هم کلا فضای داستان در مریخ اتفاق می افتد نه در تهران! یک عده جوان خیلی شاد درس و دانشگاه را رها کرده اند که آیین جوانمردی را زنده کنند با ۳ میلیون تومان هم کمک هزینه پدر بازاری. با کلی گاف سیاسی و اجتماعی مثلا طرف زنگ می زند به یک نفر دیگر می گوید یک شب نامه می خواهم! چقدر می شود؟ کجای دانشگاه های ما واقعا این طوری علیه کسی شب نامه می سازند؟ تلفنی! با این ادبیات...یا رئیس دانشکده با لهجه ای خنده دار و حرکاتی مضحک، داوری پایان نامه انجام می دهد و برای حضار مثلا سخنرانی می کند اما بیشتر شبیه جوک تعریف کردن است. یا مثلا نیروهای امنیتی این سریال که برای خودشان یک داستان مجزا محسوب می شوند با برخوردهای خیلی خاص و آدم های خاص تر...کلا همه چیز سریال به همه چیزش می آید؛ مخصوصا دیالوگ های شعاری و کلیشه ای که از زبان همه شخصیت ها به نوبت تکرار می شود و خطابه آزاردهنده ای است برای مخاطب بیچاره. شاید ما داریم عجله می کنیم اما معلوم نیست ناظر کیفی در یک سریال چه نقشی دارد جز دریافت پول و اوکی دادن به شبکه برای پخش!

■ سعید اسماعیلی

ساعت ۲۵

مردی از اهل حبشه نزد رسول خدا (ص) آمد گفت: یا رسول الله! گناهان من بسیار است. آیا در توبه به روی من نیز باز است؟
پیامبر(ص) فرمود : آری، راه توبه بر همگان هموار است، تو نیز از آن محروم نیستی.
مرد حبشی از نزد پیامبر (ص) رفت. مدتی نگذشت که بازگشت و گفت: یا رسول الله! آن هنگام که معصیت می کردم، خداوند، مرا می دید؟ پیامبر(ص) فرمود : آری، می دید.
مرد حبشی، آهی سرد از سینه بیرون داد و گفت: توبه، جرم گناه را می پوشاند، چه کنم با شرم آن؟

*

با شنیدن این داستان، به یاد دوران دبستان افتادم، زمانی که سال اول مدرسه، درس ها و سرمشق هایم را با مداد می نوشتم، چند سال بعد در فکر فرو رفتم و با خود گفتم : چرا مداد را در کلاس سوم از ما می گیرند و خودکار را به دستمان می دهند؟
بعد از مدتی فکر کردن یک جواب کوتاه اما ساده و روشن به ذهنم رسید؛ چون دیگر فرصتی برای پاک کردن نداریم یا به عبارت دیگر، فرصتی برای اشتباه کردن نداریم و اگر اشتباه کنیم تنها راه از بین بردن اشتباه، خط زدن آن است و باقی ماندن اثر اشتباه بر روی کاغذ چقدر عیان و مشخص خواهد بود. مصداق سخن مرد حبشی که در لحظه آخر گفت: توبه جرم گناه را می پوشاند چه کنم با شرم آن؟ کاش می شد حواسمان همیشه باشد که پاک کن فقط مداد را پاک می کند نه اثر و رد آن...و عرق شرم اشتباه!

■ حسین شکرریز

ویتامینه

اول: کمتر اتفاق افتاده که در کشور ما ادبیات آن طور که باید به خدمت اسطوره های دینی ما بیاید ، گاه ضعیف است و گاه شعاری و کلیشه ای. حالا اما «ماه به روایت آه» به بازار نشر آمده است و ادای دینی است به قامت بی بدیل حضرت عباس(ع). تازه ترین اثر منتشر شده ابوالفضل زرویی نصرآباد و روایتی متفاوت از زندگانی و شخصیت حضرت قمربنی‌هاشم که در انتشارات نیستان منتشر شده. نویسنده در این کتاب کوشیده تا از زبان دوازده راوی، ناگفته هایی از قبل و بعد از شهادت پرچمدار کربلا را با امانتداری، پایبندی به مستندات تاریخی و روایی و پرهیز از اغراق، روایت کند . بر خلاف انتظار، در کتاب به شکل و شیوه شهادت حضرت ابوالفضل(ع) اشاره ای نشده و نویسنده عمده همت خود را صرف بازگویی و رازگشایی از بخش هایی کرده که با وجود جذابیت برای مخاطب، متاسفانه کمتر بدانها پرداخته شده است؛ بخش هایی همچون خانواده مادری، کودکی، ازدواج، فرزندان، برادران، حیطه دانش و معرفت و جایگاه آن حضرت در میان اهل بیت(ع) و مسلمانان آن روزگار .

از دیگر جذابیتهای این کتاب، ذکر تاریخ شمسی تمامی رخدادهاست و به جز یک راوی (زید بازرگان) تمام راویان کتاب (مسلم بن عقیل، فاطمه کلابیه، حضرت زینب(س)، امام حسین علیه السلام، ام کلثوم، لبابه، عبدالله بن ابی محلّ ، کزمان، شبث بن ربعی، سرجون و عبیدالله بن عباس) شخصیتهای واقعی هستند .

این نویسنده و شاعر درباره پردازش قصه گفته است:«در مورد شخصیت های تاریخی ما غالبا روایتمان را به گونه ای انجام می دهیم که تاثیرگذارترین واقعه پیرامون آنها منشأ ثبت زندگی آنها می شود و این موضوع درباره حاضران در واقعه کربلا هم صادق است و تنها زندگی آنها در روز عاشورا بوده که مورد توجه ما بوده است، اما درباره گذشته و زندگی آنها معمولا خبری در آثار ما نیست. در مورد شخصیت حضرت ابوالفضل (ع) جدا از مظلومیتی که ایشان در زمان شهادت داشته اند، در زمان حیات نیز و حتی پس از شهادت نیز مظلوم واقع شده اند و به همین جهت درباره زندگانی ایشان کمتر متنی نوشته شده است و اگر هم نوشته شده غلوآمیز است و بدون اندیشه تاریخی. من ولی سعی کردم زوایای پنهان زندگی ایشان را بیرون بکشم و در این کتاب روایت ک